

برگردان فارسی
سخنرانی شاهزاده رضا پهلوی - در دانشگاه کالیفرنیا ارواین
ششم ماه می ۲۰۰۹

اعضای دانشکده، دانشجویان، میهمانان محترم، خانم ها و آقایان:

بسیار خوشحالم که باردیگر که به دانشگاه ارواین بازگشته ام. این، برای من فرصت مناسبی است که در این مرحله حساس از روابط دو کشورمان، و تاثیر بزرگی که می تواند در تامین ثبات و صلح خاورمیانه داشته باشد، در اینجا سخن بگویم.

اجازه بدهید سخنم را با این موضوع آغاز کنم که هرچند از نظر شما، دانشگاه جایی است که جویندگان دانش می توانند در آنجا با صلح و آرامش و آزادی به تحصیل بپردازند، اما متأسفانه چنین شرایطی برای هزاران دانشجوی سرزمین من فراهم نیست و ذهن جوان و جستجوگر آنان، در فضای بسته و تعصب آمیزی که از سوی حکومت نامحبوب دیکتاتوری دینی با خشونت بر آنان تحمیل می شود همواره در قید و بند گرفتار است.

بخاطر چنین شرایط نادلخواهی است که دانشگاه ها در کشور من فضایی برای آزاد اندیشیدن و آزادانه فراگرفتن نیست. برای دانشجویان ایرانی فرصتی برای بحث و گفتگوی آزاد درباره مسایل روز و درباره آنچه آینده ایران را شکل خواهد داد، آن چیزی نیست که در دانشگاه های غربی به طور عادی فراهم است.

با اینهمه، علاقمندم اعلام کنم که دانشجویان ایرانی، هرگز به این شرایط تحمیلی از سوی رژیم گردن نمی نهند و مقاومت دلیرانه آنان همچون خاری در چشم رژیم تحمیل گر فرو می رود. مقاومت پیگیر و سرسختانه دانشجویان ایرانی و کوشش مداوم آنها برای پیشبرد ارزش های دموکراتیک و سکولار، که حتی در درون سلول های «زندان روشنفکری» نیز متوقف نمی شود، به صورت منبع الهام مبارزه مردم عادی در سراسر کشور در آمده است. در حقیقت جنبش نیرومند دانشجویی برای به دست آوردن آزادی، عدالت و حقوق بشر، به صورت نیروی محرکه و برانگیزاننده حرکت های مشابهی از سوی جنبش بانوان، سندیکاهای کارگری و اقوام و اقلیت های مذهبی در سراسر کشور در آمده است.

با اینهمه، دانشجویان ایران همچنان هوشیارانه و واقع بینانه به دورنمای آینده می نگرند و از خطرات راهی که برای پیشبرد آرمان هایشان در پیش گرفته اند آگاهی دارند. آنها همچنان می دانند که اهداف درستی را دنبال می کنند و نیز می دانند که برای نجات آینده ای که به آنان تعلق دارد می باید با رژیم حاکم بجنگند.

دوستان عزیز،

انگیزه من این است که از نبرد دانشجویان ایران با حکومت واپسگرای اسلامی، تا پیروزی نهایی آنان پشتیبانی کنم، و اطمینان دارم که این پیروزی سرانجام به دست خواهد آمد و اتحاد

نامقدس تعصب مذهبی و دیکتاتوری سیاسی را که مردم عادی ایران را به روز سیاه نشانده است و جایگاه کشور ما را در جامعه بین المللی تا این اندازه تنزل داده است، در هم خواهد کوبید.

من نیز به سهم خود، دچار هیچ توهمی درباره موانعی که برای رسیدن به این هدف بر سر راه ما قرار دارد نیستم و به درستی از دشواری هایی که هر روزه با آن روبرو می باشیم آگاه هستم. اما باور من این است که در این نبرد با حکومت اسلامی، پیروزی با ما خواهد بود.

حکومت منفور و نامحبوب اسلامی در ۳۰ سال گذشته، با بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار درآمد نفت، هیچ گام واقعی برای تامین و افزایش آسایش مردم، آسودگی خیال آنان و آبادانی کشور برنداشته است. زمانی از روی کار آمدن این حکومت نگذشته بود که مالاها حسن نیت ملت ایران و جامعه بین المللی را به باد دادند.

با نگاهی به گذشته، دشوار می توان به نتیجه ای جز این رسید که هدف آنانی که قدرت را در تهران به دست گرفته اند تنها دگرگون کردن اوضاع در منطقه یا در جهان اسلام نبوده، بلکه آنان خواهان در هم ریختن اوضاع در همه جهان بوده و هستند.

واقعیت این است که برنامه رژیم اسلامی برای صدور انقلاب، تا آنگاه که اکثریت مردم کشور را از خود رویگردان نکرده بود تنها به شعارهای توخالی و یاوه سرایی محدود می شد. به گونه ای که جز در پیش گرفتن سیاست خارجی آمریکا ستیزانه ای که با گروگان گرفتن دیپلمات های آمریکایی در تهران آغاز شد و تا کنون نیز ادامه داشته است هرگز بجز جنگ تبلیغاتی برای شیطانی نشان دادن چهره کشورهایمانند اسرائیل به خاطر زیر پا نهادن حقوق فلسطینی ها، و یا علیه برخی کشورهای عرب به بهانه وابستگی آنها به ایالات متحده آمریکا، کوچکترین اقدام عملی و جدی در بیرون از مرزهای خود انجام نمی داد. در مورد عربستان سعودی و رهبران آن نیز که مورد کینه شخصی خمینی بودند که معتقد بود مقدس ترین مکان مذهبی مسلمانان در مکه و مدینه را غصب کرده اند، از محدوده تبلیغات دشمنانه و شعارهای توخالی فراتر نمی رفت.

اما، آنگاه که هیجان روزهای اولیه انقلاب فرونشست و زمینه برای درک هوشیارانه مردم از واقعیت ها فراهم شد، اوضاع رو به تغییر نهاد. نخست و مهمتر از همه، جنگ ایران با عراق که زندگی صدها هزار از جوانان ایرانی در آن بیهوده بر باد رفت، به مانند وسیله ای برای مستحکم کردن سلطه بنیادگرایانه خود در سرتاسر کشور مورد سوء استفاده قرار داد و کوچکترین جنبش ضد حکومت اسلامی را به بهانه جنگ، با خشونت تمام سرکوب کرد.

افزون براین، هرچه بی کفایتی رژیم و سوء مدیریت آنان در اداره کشور آشکارتر گردید نیاز حکومت گران اسلامی به توسل به عوامل دیگری مانند: ایجاد «یک خط مقدم دفاعی» در بیرون مرزهای کشور، برای حفظ و بقای حکومت اسلامی، به ضرورت اولیه تبدیل گردید. چنین بود که طیف سیاست های ضد و نقیض حکومت اسلامی که در بیست و چند سال گذشته شاهد آن بوده ایم، با برپا ساختن حزب الله لبنان در اوایل دهه ۸۰، تا پشتیبانی های مالی و غیره که به گروه های تند رو مانند حماس در فلسطین، یا ادامه واسطه گری برای گروه های تندروی شیعی در عراق و افغانستان یا بحرین.... لیست می تواند همچنان ادامه یابد.

جالب است که بگویم که تلاش حکومت اسلامی برای ایجاد «یک خط مقدم دفاعی» در بیرون مرزهای کشور برای بقای خود، از زبان محمد خاتمی، رئیس جمهور پیشین حکومت اسلامی آشکار تایید شده است. بنا به شهادت یک دیپلمات ارشد آمریکایی در جلسه کمیته روابط خارجی سنای آمریکا در اوایل سال جاری، که از خاتمی پرسیده بود «آیا او درک نمی کند که مسلح کردن مناطقی مانند جنوب لبنان و یا تجهیز کردن گروه هایی مانند حزب الله و حماس می تواند به درگیری های وحشتناک بین اسرائیل و دیگر کشورها در منطقه منجر شود؟»، خاتمی پاسخ داده بود که باید «به خاطر داشته باشید که ایران طرح دفاعی خود را بر خطوط جبهه های خارجی می ریزد».

بنابراین، برخلاف آنچه که به وسیله برخی از کارشناسان به گونه ای اغراق آمیز درباره قدرتمندتر شدن رژیم اسلامی ناشی از سیاست های متغیر دولت آمریکا ابراز می شود، باید بگویم که این زیاده روی در برآورد قدرت حکومت اسلامی، سخن بیهوده ای بیش نیست.

باورمن چنین است، زیرا حکومتی که از پشتیبانی قوی مردمش برخوردار باشد، هرگز آرامش خیال مردم و آبادانی کشورش را فدای پدید آوردن یک باصطلاح «خط مقدم دفاعی» مانند آنچه که به آن اشاره کردم، نمی سازد. درباره جاه طلبی های هسته ای رژیم، که اکنون به صورت کانون اصلی درگیری ایران با جامعه بین المللی تبدیل شده است، می پرسم که: این چه حکومتی است که با نشستن بر روی عظیم ترین ذخایر گاز و نفت، اگر نقشه دیگری جز استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای ندارد، چرا با پنهان کاری و دروغگویی، جامعه جهانی را علیه خود برمی انگیزد و مردم کشورش را گرفتار عواقب آسیب رسان تحریم های اقتصادی و یا حتی درگیری احتمالی نظامی می کند؟

برپایه این واقعیت ها است که به نظر من، اگر حکومت اسلامی، نیرومند می بود و اعتماد به نفس می داشت هرگز به سیاست های ستیزه جویانه پرهزینه ای که رهبران این حکومت، در پشتیبانی از عواملشان در جاهایی مانند لبنان، فلسطین، عراق و افغانستان در پیش گرفته اند، و یا در مقابله منفی با شورای امنیت سازمان ملل متحد بر سر دستیابی به جنگ افزار هسته ای دست نمی زد. این چنین سیاستی، نشانه تزلزل و احساس عدم اعتمادی است که به هر حکومتی که مورد تنفر و انزجار مردم کشورش قرار داشته باشد دست می دهد.

اکنون، علاقمندم به همان موضوع بسیار مهم روابط ایران و آمریکا در این مرحله بپردازم. با وجود محبوبیت شخصی پرزیدنت اوباما و فضای تازه ای که دولت او از زمان روی کار آمدن پدید آورده است، ساده لوحانه خواهد بود اگر با آگاه بودن از مسایل آشکاری که روابط ایران و آمریکا را در ۳۰ سال گذشته به تیرگی کشانده است، تصورکنیم که یک گشایش ناگهانی در روابط ایران و آمریکا به دست خواهد آمد.

رژیم اسلامی ایران از نخستین روز روی کار آمدن در سال ۱۹۷۹ تا کنون، سیاستی بر پایه ایدئولوژی دینی، با هدف استقرار کشوری با دکتترین مذهب شیعه در پیش گرفته است. تکیه اصلی این دکتترین، بر دشمنی با ایالات متحده قرار دارد، که ریشه آن از عدم تفاهم سیاسی و مغایرت فرهنگی با دنیای آزاد سرچشمه می گیرد. در این دکتترین، ایالات متحده به عنوان یک

نیروی مهاجم و دست انداز، که با استفاده از پایگاه اسرائیل، در قلب سرزمین های اسلامی مستقر شده، دیده می شود. افزون بر این، ایالات متحده آمریکا در چشم حکومت اسلامی، مانعی است که دستیابی اش به هدف هایی که آرزوی سلطه جویانه این حکومت در منطقه است را ناکام می سازد.

در ۳۰ سال گذشته، پنج رئیس جمهور آمریکا با این درگیری ها روبرو بوده اند و همه ابزارهای سیاسی، از انواع تضيیقات تا دلجویی، از اقدامات بازدارنده تا تهدیدهای آشکار توسل به زور علیه حکومت اسلامی را با ناکامی بکار گرفته اند. بخش مهمی از این ناکامی در غرب بخصوص آمریکا بوده است. این ناکامی، از نابسامانی در بکارگرفتن ابزارهای یاد شده نیز ناشی می شود.

اکنون، دولت جدید آمریکا، با امید برای گشودن این گره کوری که هر دو حزب آمریکا مدت ۳۰ سال گرفتار بازکردن آن بوده اند می خواهد گفتگو و مذاکره را بر رویارویی ترجیح دهد. اما اگر هدف گفتگو با حکومت اسلامی منصرف کردن رژیم از ادامه سیاست های کنونی اش باشد، نخستین پرسشی که به میان می آید این است که آقای اوباما چه اهرمی در دست دارد که بتواند نتیجه ای متفاوت از پیشینیان خود در مذاکره با جمهوری اسلامی، به دست آورد. اگرگمان می کنند که این اهرم بر پایه بازسازی اعتبار جهانی آمریکا در اثر محبوبیت و پرستیز شخصی پرزیدنت اوباما است، باید بگویم که شاید دولت آمریکا به سوی یک ناخشنودی و ناکامی دیگر گام برمی دارد.

این احتمال وجود دارد که حکومت اسلامی به منظور کسب مشروعیتی که از نداشتن آن رنج می برد به ندای آمریکا برای گفتگو پاسخ مثبت دهد، بدون اینکه در مسایل کلیدی که برای آمریکا و متحدانش اهمیت دارند کوتاه بیاید. اما حکومت اسلامی گفتگو با آمریکا و متحدان غربی اش را دلیلی برای مشروعیت حکومت خود به مردم ایران جلوه خواهد داد. اگر هدف پرزیدنت اوباما از گفتگوی مستقیم با حکومت اسلامی این است که از راه های دیپلماتیک، رژیم ایران را به تغییر برخی از سیاست های ضد و نقیض خود مانند جاه طلبی های هسته ای و یا سیاست منفی مداخله جویانه در منطقه وادار سازد، مطمئنا همانگونه که در هفته های اخیر شاهد آن بوده ایم، ایشان شگفت زده خواهد شد که ببیند حکومت اسلامی به جای اینکه خود تغییر رفتار دهد، برای آغاز گفتگو با آمریکا، خواستار تغییر رفتار از سوی دولت ایالات متحده در برابر خود خواهد شد.

نگرانی من این است که در پایان این ماجرا میلیون ها ایرانی بی نام که جویندگان آزادی و دوستان طبیعی دنیای غرب هستند، تاوان اینگونه اشتباهات را پردازند.

در اینجا، بسیار به جا می دانم که نکته ای درباره پیام نوروزی پرزیدنت اوباما که بسیاری از ایرانیان را در ابهام فرو برده است بگویم. پرزیدنت اوباما، در پیامی که برخلاف پیام روسای پیشین آمریکا، هم مردم ایران و هم دولت ایران را خطاب قرار داده بود، اشاره خاصی به شعر شاعر بزرگ ایران، سعدی که در قرن ۱۳ میلادی زندگی می کرد، داشت. واقعیت این است که، همان شعر سعدی، نوشته بربالای تالار ورودی ساختمان سازمان ملل متحد در نیویورک، که شکسته شدن همه سدها را اعلام می کند:

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو که از محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

تاریخ فرهنگ و تمدن غنی سرزمین من، سخنان سعدی را در ضمیر ناخودآگاه اکثریت قاطع مردم آن سرزمین که امروز قربانیان اصلی حکومتگران خون آشام و بی رحم اسلامی هستند، نهادینه ساخته است.

درحالی که من پرزیدنت اوباما را برای شهامت و ابتکار او در تمایل به ارائه یک راهکار نوین تحسین می کنم، اما از این حکمت که مردم زیر ستم را با حکومتی که برآن مردم ستمگری می کند در یک کفه ترازو قرار داده است هیچ سر در نمی آورم. با تاکید روی این نکته، هدف اصلی من این است که توجه شما را به مسئولیتی که همه ما، به عنوان انسان، برای نشان دادن علاقمندی و دلسوزی نسبت به سرنوشت کسانی که بیش از هرچیز به درک ما از شرایطشان نیازمند هستند جلب کنم و در این زمینه به شما اطمینان می دهم که این مردم ایران هستند که به درک شما نیازمندند، و نه حکومت سرکوبگران.

من با خواسته دولت تازه آمریکا برای ارتباط و گفتگو با حکومت اسلامی مخالفتی ندارم، مشروط بر اینکه به هدف والای صلح جهانی کمک کند. اما اگر یک برآورد هوشمندانه ما را به این نتیجه برساند که احتمال ندارد که حکومت اسلامی از مسیر ایدئولوژیک خود، و از دشمنی با آمریکا خارج شود، آنگاه ارزش دارد به یاد بیاوریم که ایران واقعی هیچ نقطه اشتراکی با رژیمی که قدرت را در ایران غصب کرده است و با مشت گره کرده با جهانیان روبرو می شود ندارد.

بنابراین مسایلی که برای هم میهنان من، همانند همه آنهایی که برای حقوق بشر در ایران ایستادگی می کنند مهم است، هرگز نباید در ازای مسایل «رئال پولیتیک» که امکان حل شدن یا نشدن دارند، کم رنگ و بی اهمیت شود.

این زمان مناسبی است که بشما بگویم که چرا بحث بین ایدئالیسم و رئال پولیتیک به نتیجه متمر ثمرنهایی در ارتباط با جمهوری اسلامی نرسیده است. ایدئالیسم تاکید بر دموکراسی و حقوق بشر درمقابل امنیت و منافع اقتصادی دارد، درحالی که رئال پولیتیک برعکس عمل می کند.

درمورد مسئله ایران این دوگانگی کاذب است. اینجا، ایدئالیسم رئالیسم است! تاریخ دیپلماسی هسته ای با ایران شاهد واضحی را به دست می دهد که فشارهای اقتصادی و سیاسی خارجی کافی نیست که رژیم را به تغییر رفتار وادارکند. باید به پشتیبانی از دموکراسی و حقوق بشر فکر کرد بعنوان اهرمی که افزایش فشار داخلی بر رژیم برای تسلیم می شود، فکرکرد. این بدان

مفهوم نیست که سیاستمداران باید حقوق بشر و دموکراسی را به لیست خواست های خود و باری بر مسئولیت هایشان بیافزایند. بحث من اینست که سیاست هایی که موجب رستارشدن صدای ملت ایران بشود مهمترین وسیله در دسترس برای سیاستمداران است. برای همین است که من می گویم: «اینجا ایدئالیسم رئالیسم است.»

خانمها و آقایان،

پیش از آنکه سخنانم را به پایان ببرم، علاقمندم به کوتاهی درباره به اصطلاح انتخابات در ایران سخن بگویم. با همه هیاهویی که پیرامون انتخاباتی که قرار است در ۱۲ ژوئن در ایران روی صحنه نمایش برود، می خواهم نکات زیر را یادآور شوم:

در ایران آزادی وجود ندارد، و بازی انتخابات در ایران به هیچ روی و به هیچ شکلی خواسته ها و آرمان های مردم ایران را منعکس نمی کند.

بنابراین، هرگونه تبلیغی که از سوی لابیست ها و توجیه کنندگانی که ادعا می کنند که در ایران، برخلاف برخی دیگر از کشورهای خاورمیانه «دست کم یک گونه ای انتخابات انجام می شود» کاملاً گمراه کننده و گول زننده است.

شرایط به همین سادگی است که، همه نامزدان انتخابات از سوی حکومت و از میان «خودی ها» برگزیده می شوند، و علیرغم هرگونه تفاوتی که در روش و یا تبلیغات انتخاباتی آنها دیده می شود، هریک از آنان که سر از صندوق در بیاورد، حتی در جزیی ترین مسئله ای که پیامد آن چه در داخل کشور و چه در صحنه بین المللی سرانجام دامنگیر مردم ایران خواهد شد، از یک دستورالعمل پیروی خواهد کرد. و در آخر، هرکس که روی کار بیاید، می باید هر تصمیم یا سیاستی را که از سوی ولی فقیه به او دیکته می شود کاملاً به اجرا بگذارد. کوتاه سخن، اینکه چه احمدی نژاد بار دیگر سر از صندوق ها به درآورد و چه دیگری، کوچکترین تفاوتی در سرنوشت و زندگی مردم ایران نخواهد داشت.

اجازه بدهید سخنانم را با این مثال به پایان برسانم که من «هیچ راه حل آنی» و یا «گلوله نقره ای» برای حل مشکلات میان ایران و آمریکا نمی بینم. بنابراین، هنگامی که به «ایران» می اندیشیم باید در اندیشه راه حل حساب شده نهایی برای نجات ایران و ایرانیان باشیم.

و در پایان اینکه هرگز نباید فراموش کنیم که ورای چهره های نامطلوب خامنه ای ها و احمدی نژادها، یک ایران دیگری وجود دارد که به شدت خواهان تغییر است.

فعالان زن، جوانان خستگی ناپذیر و تسلیم ناشدنی، سندیکاها، فرهنگیان، دانشگاهیان، نویسندگان، روزنامه نگاران، وکلای دادگستری، هنرمندان، گروه های قومی و اقلیت های مذهبی و مردمی که حقوق مدنی آنها زیر پا نهاده شده است بخشی از تلاش گسترده ملی برای تغییر و دگرگونی هستند.

اینها صدای واقعی ایران می باشند و این ها مردمانی هستند که آماده خطرپذیری برای به دست آوردن فردایی بهتر می باشند.

خواسته من از شما این است که از این هم میهنان شجاع من پشتیبانی کنید. شما باید بطور رسا این پیام را به جوانان ما برسانید که فریاد آزادیخواهانه آنها را شنیده اید و هرگز آنها را تنها نخواهید گذاشت.

شما هرگز نمی توانید و نباید با وجدانی آرام در این ساعات سرنوشت ساز به آنان پشت کنید زیرا که آنها آینده ایران هستند.
